

مقدمه

در این نوشتار پس از توضیح مفاهیم مرتبط، روش پژوهش و چگونگی پاسخ‌گویی به پرسش تحقیق بیان خواهد شد.

در نگاه نخست، منظور از منطقه حجاز دو شهر مهم مکه و مدینه است و شهر طائف و کوچ‌نشینان اطراف آن که با شهرنشینان یادشده در تعامل بودند، از نظر اهمیت در جایگاه دوم قرار می‌گیرند، البته به‌لحاظ جغرافیای تاریخی، حجاز منطقه‌ای گسترده‌تر از آن است که در اینجا نام برده شد. به‌لحاظ فرهنگی نیز این سرزمین بخشی از حوزه فرهنگی شبه‌جزیره قلمداد می‌شود؛ در این نوشتار به‌سبب برخی مشکلات روش‌شناختی، گاه کلیت شبه‌جزیره مدنظر است. هرچند بیشترین تأکید بر وجوه فرهنگی حجاز است، همه مباحث منحصراً مربوط به آن نیست.

درباره مفهوم فرهنگ باید گفت که اگر با توجه به تعریف تایلوری از فرهنگ، برای آن اجزا و عناصری در نظر بگیریم و این اجزا و عناصر را در لایه‌هایی دسته‌بندی کنیم و با توجه به شرایط منطقه حجاز، که فرهنگ آن فاقد عناصری چون، معماری، علم، قانون مدون و... است، ادراکات، ارزش‌ها و هنجارها را به‌مثابه مهم‌ترین آنها، در زیرین‌ترین لایه قرار دهیم، در این صورت، در نوشتار پیش‌رو، به‌دنبال شناخت منابعی هستیم که ادراک و ارزش و هنجار موجود در زندگی و فرهنگ عرب حجاز را می‌ساخت و بر اساس آن معنا و جهت‌گیری زندگی را مشخص می‌کرد و به آن عقلانیت و ادراکی خاص می‌بخشید.

از جمله مفاهیم کلیدی در این پژوهش منابع فرهنگ‌ساز است. منظور از منابع فرهنگ‌ساز، اموری محیطی‌اند که در ساخت عناصر اصلی فرهنگی یک اجتماع انسانی نقشی مهم ایفا می‌کنند. منابع فرهنگ‌ساز ادراکات و ارزش‌ها و هنجارهای هر اجتماع انسانی را می‌سازند؛ شیوه زندگی‌شان را مشخص و جهت‌گیری آینده‌آنان را تعیین می‌کند. منابع اهمیتی فزون‌تر از عوامل دارند؛ منابع مثل چند چشمه معدود که به یک محدوده جغرافیایی حیات می‌بخشند، سبب ایجاد حوزه‌ای فرهنگی می‌شوند؛ اما عوامل می‌توانند بسیار فراوان و غیراساسی باشند به بیانی ساده، به عوامل بسیار مهم که عناصر متکثر فرهنگی از آنها منشأ می‌گیرند و به‌وجود می‌آیند، منابع فرهنگی می‌گوییم؛ بنابراین با شناخت منابع سازنده فرهنگ می‌توان به جهت‌گیری کلی فرهنگی رسید.

روش این تحقیق، مبتنی بر پاسخ به این دو پرسش است که اولاً چگونه می‌توان منابع سازنده فرهنگ پیش از بعثت را شناسایی کرد و ثانیاً سازوکار ساخت فرهنگ از سوی این منابع چیست؟

منابع سازنده فرهنگ منطقه حجاز پیش از بعثت (قبیله و دین)

غلامرضا پرهیزکار*

چکیده

این پژوهش در پی شناخت وضعیت فرهنگی منطقه حجاز پیش از بعثت پیامبر^ص با توجه به شناخت منابع سازنده آن است. راهبرد روش‌شناختی برای دستیابی به منابع، مراجعه به آثار مورخان و شناسایی منابع اثرگذار بر فرهنگ پیش از بعثت است؛ سپس به تحلیل مفهومی یا کارکردی این منابع با توجه به اسناد تاریخی موجود می‌پردازیم تا به سازوکار عمل این منابع دست‌یابیم. حاصل این پژوهش دستیابی به چند منبع مهم و مؤثر در ساخت فرهنگ پیش از بعثت است. در این نوشتار دو مورد از آن، یعنی قبیله و دین و نقش آنها در ساخت فرهنگ منطقه حجاز بحث و بررسی می‌شود. کلیدواژه‌ها: منابع سازنده فرهنگ، منطقه حجاز، عصر پیش از بعثت، قبیله، دین.

وقتی قبیله را شکل اجتماعی شده جد و خانواده بدانیم، بدین معناست که نظام اجتماعی، مبتنی بر آن طراحی شده است؛ از همین جا می‌توان میزان نفوذ و تأثیر قبیله را در ساخت اجتماع و فرهنگ دریافت.

تأثیرات قبیله بر فرهنگ

با اینکه بحث درباره فرهنگ جاهلی پیش از بعثت است، اما برای نشان دادن ریشه عمیق قبیله‌گرایی پیش از بعثت می‌توان به بقای پررنگ آن پس از بعثت اشاره کرد. قبیله چنان اهمیتی در میان عرب داشت که با وجود آنکه اسلام مفاهیمی جدید همچون تقوا را معیار برتری معرفی کرد و آن را در برابر موقعیت قبیلگی و برتری عرب بر عجم و محدودسازی و بازتعریف قبیله در قالب صلۀ رحم و... قرار داد، اما عرب جاهلی نتوانست از ارتباط عمیق خود با قبیله‌گرایی دست بشوید و روحیه و نظام فکری و عملی قبیلگی را در عصر پیامبر ﷺ و پس از رحلت ایشان استمرار بخشید. سقیفه نخستین صحنه تصمیم‌گیری برای عرب قبیله‌گرای مسلمان‌شده پس از رحلت پیامبر ﷺ، نمونه‌ای آشکار است. گردآمدن در سقیفه با اینکه در آغاز مبتنی بر دسته‌بندی انصار و مهاجر، که یک دسته‌بندی پس از اسلام است، صورت گرفت، اما از تحلیل گفت‌وگوهای مطرح در سقیفه روشن می‌شود که موضوعات مورد جدال در آنجا را می‌توان در دو دسته مفاهیم و ارزش‌های پس از اسلام و نیز پیش از اسلام، همچون شرافت قبیلگی جای داد؛ در پایان این جلسه و هنگام تصمیم‌سازی نیز دست‌کم بخشی از کنار آمدن اوس و خزرج (انصار) با قریش (مهاجران) و پذیرش جانشینی قریش ناشی از اختلافات و رقابت‌های قبیلگی میان اوسیان و خزرجیان بود که از پیش از اسلام برجا مانده بود.

عرب حجاز با وجود آنکه تا پیش از بعثت نظام سیاسی مدون و پیچیده‌ای نداشت، پس از آن، نظام سیاسی خلیفگی را برپا ساخت. در این نظام، هر چند خلیفه، خلف و جانشین پیامبر ﷺ به‌شمار می‌آمد، اما نظام خلیفگی در واقع بازتولید روح و نظام قبیلگی در چارچوب اسلام بود که قبایل گوناگون مثل بنی‌امیه و بنی‌عباس به ادامه حیات قبیلگی خود در چارچوب ابزارها و فرهنگ دینی دست زدند. از این منظر، نباید بدون توجه به عناصر فرهنگ جاهلی در تمدن اسلامی، به بازخوانی دینی آن دست زد.

با گذر از این مقدمه و با ورود به اصل بحث، توجه به این نکته ضرورت دارد که قبیله به‌مثابه منبع مهم ساخت فرهنگی آن زمان، در تکوین نوع ادراک و عقلانیت عرب، آرزوها و اهداف آنان، هویت‌یابی، تعیین نظام ارزشی و هنجاری‌شان، شکل‌گیری برخی دانش‌ها مثل علم انساب، نوع اندیشه سیاسی مبتنی بر نظام ریاستی قبیلگی و... نقشی مهم ایفا می‌کرد. در این نوشتار به دو مورد از آن یعنی نقش قبیله در هویت‌یابی و تعیین نظام ارزشی و هنجاری اشاره می‌کنیم.

روش انتخاب‌شده برای پاسخ به پرسش، نخست، مراجعه به آثار متفکرانی است که به تاریخ منطقه حجاز پیش از اسلام پرداخته‌اند. در این آثار برخی امور، البته نه در مقام منابع فرهنگ‌ساز، که در جایگاه عوامل یا مفاهیمی که بهتر می‌تواند اتفاقات آن دوره را شرح دهند، تکرار شده‌اند و برای توضیح کار فرهنگی مفیدند؛ ممکن است به اموری کمتر توجه شده، اما برای فهم فرهنگی، مهم و شایسته استفاده باشد. بر این اساس، دو دسته امور شناسایی شدند که برخی را می‌توان منابع فرهنگ‌ساز و برخی را عوامل بازتولیدکننده فرهنگ نامید. منابع فرهنگ‌ساز شناسایی شده، عبارت‌اند از: قبیله، دین، طبیعت و ارتباطات میان فرهنگی. در این نوشتار به دو منبع قبیله و دین می‌پردازیم.

اما عوامل بازتولیدکننده فرهنگی که البته در عمل عواملی درهم‌تنیده‌اند، شامل: ایام‌العرب، جشن‌ها و اعیاد، شعر، جلسات مفاخره، جلسات مسامره، جنگ، رقابت و تضاد قبیلگی. این دسته امور مؤثر بر بازتولید فرهنگی را در جایی دیگر باید بحث کرد، اما گاه در ضمن مقاله اشاراتی بدانها خواهد شد.

نحوه پاسخ به پرسش دوم (سازوکار فرهنگ‌سازی این منابع) بر اساس تحلیل مفهومی و با توجه به ویژگی‌های این منابع یا با توجه به آثار و کارکردهای آنها در تاریخ عرب جاهلی منطقه حجاز خواهد بود.

قبیله

تعریف قبیله

پیش از شناخت قبیله باید منشأ قبیله یعنی جد را شناخت. جد یعنی پدر پدر که اگر سلسله پدرها را دنبال کنیم، به جد اعلی و نخستین می‌رسیم. قبیله یعنی گروهی از افراد که معتقدند یک جد اعلی و نیای مشترک دارند که او در گذشته دور، ریشه نخستین آنان شمرده می‌شد؛ هر چند که این نیای مشترک غیرواقعی باشد؛ مثلاً نام قبیله ممکن است از نام پیمانی که بر اثر آن چند قبیله متحد شدند و قبیله‌ای واحد را تشکیل دادند، اخذ شده باشد. این نام، گویا نام جد مشترک آنان است که به‌طور واقعی پیش از این زیسته است (علی، ۱۹۸۰، ج ۴، ص ۳۴۰)؛ اما باور این جد غیرواقعی، در میان اعضای قبیله، حقیقتی است و چگونگی ارتباط آنان را می‌سازد.

قبیله را در بیانی دیگر می‌توان شکل بسط‌یافته، اجتماعی‌شده و نظام‌یافته جد در اجتماع دانست. یعنی اعتقاد به جد مشترک وقتی در میان عده‌ای باشد و این اعتقاد به پیوند خونی و ایجاد هم‌بستگی و عصبيت و احساس تعلق و هویت جمعی بینجامد و نتیجه این وضعیت تنظیم روابط برادرانه در میان اعضا و روابط غیربرادرانه و خصمانه با دیگران باشد، در این صورت قبیله شکل می‌گیرد.

قبیله و هویت یابی

هویت دو وجه درونی و بیرونی دارد. وجه درونی آن به خود فرد و گروه مربوط می‌شود که بر اساس یک‌سری معانی خود را می‌شناسد و تعریف می‌کند و وجه بیرونی آن تمایزی است که میان خود و دیگری قائل می‌شود. هویت اقسامی دارد؛ از جمله هویت فردی و جمعی. برای عرب پیش از بعثت، هویت فردی چندان معنا دار نبود؛ زیرا فرد با عنوان فردی خود چندان مطرح نبود؛ بلکه به‌منزله عضوی از یک قبیله اعتبار می‌یافت و بیشترین زمینه بروز برای او عرصه تقابلات قبیله‌ای بود؛ مثلاً، او که عضوی از قبیله بود، اگر در نزاع‌های قبیله‌ای غنیمتی به‌دست می‌آورد، غنیمت متعلق به قبیله بود، چنان‌که اگر او کسی را می‌کشت، قبیله به‌جای او پاسخگو می‌شد. از سویی هر فرد قبیله نه از آن جهت که یک فرد است، بلکه بدان سبب که عضوی از یک قبیله است در مقابل قبیله دیگر محافظت و حمایت می‌شد و برخورد نادرست با او برخورد با همه قبیله به‌شمار می‌آمد؛ از همین رو، کشته شدن فردی از قبیله به‌معنای تجاوز به همه آن قبیله تلقی می‌شد و هویت جمعی و قبیله‌ای و نه شخصیت حقیقی و انسانی او مدنظر قرار می‌گرفت و گاه سبب شعله‌ور شدن جنگی قبیله‌ای می‌گردید. از سویی در قتل‌ها یا جنایت‌های صورت گرفته میزان انتقام یا پاسخ‌گویی هر قبیله به‌میزان موقعیت مقتول در قبیله خود بستگی داشت؛ مثلاً اگر عبدی، بزرگی از قبیله‌ای دیگر را می‌کشت، به قصاص آن عبد راضی نمی‌شدند، بلکه باید شخصی هم‌شان مقتول مجازات شود.

این موارد نمونه‌هایی است که بر عدم اصالت فرد و اصالت قبیله در برابر افراد دلالت می‌کند. بنابراین وجه درونی هویت نزد آنان در شکل هویت جمعی و نه فردی و هویت جمعی در شکل هویت قبیله‌ای معنا می‌یافت؛ یعنی تعریف فرد از خود بر اساس قبیله و موقعیت قبیله‌اش صورت می‌گرفت و ریشه نژادی و عضویت فعلی در قبیله برای فرد بسیار حایز اهمیت بود و درک او از خود و چگونگی تعاملش با دیگران را روشن می‌ساخت. این وضعیت برخلاف نحوه هویت‌یابی انسان امروزی شهری است که هویت خود را به‌صورت اکتسابی و از اقتضائات زندگی شهری کسب می‌کند و بسیاری از افراد شهری پس از پدر و مادر، نهایت مادر بزرگ و پدر بزرگ خود را می‌شناسند و هیچ احساس نیازی به دانستن حتی نام دیگر اجداد خود ندارند. بگذریم از شمار فزاینده افرادی که در کشورهای مدرن و صنعتی از راه نامشروع به وجود می‌آیند؛ اینکه شیوه هویت‌یابی چنین افرادی چگونه است، بحثی دیگر است؛ اما عرب جاهلی در هویت‌یابی به‌شدت وابسته به نسب و قبیله خود بود.

در بعد بیرونی، هویت و تمایزگذاری میان خود و دیگری، بخشی از هویت‌یابی، ناظر به تمایز میان قبیله خود از دیگر قبایل عرب و هم‌جواریش بود و بخشی نیز ناظر به تمایز نژادی همه عرب‌ها از نژاد

همسایگان متمدنشان همچون فارس و روم. در واقع، نژاد و جد پیش از آنکه به مرحله قبیله برسد عامل هویت‌بخش و متمایزکننده عرب از عجم و پس از رسیدن به مرحله قبیله، عامل هویت‌بخش و معنا ساز و متمایزکننده قبایل از یکدیگر بود، که توضیح این دو در ذیل می‌آید.

درباره تمایز از دیگر قبایل، توجه به سازوکار کلی تضاد میان قبایل که به‌نوعی قاعده در ارتباط‌ها و مواجهه‌های قبیله‌ای تبدیل شده بود سودمند است. بخشی مهم از تاریخ ارتباط‌های قبیله‌ای از چنین الگویی پیروی می‌کند که در آغاز به اتحاد با دیگر قبایل یا افتخار به بزرگی و نیاز نداشتن به اتحاد رو می‌آوردند (همان، ص ۳۳۵) و سپس در موقعیتی که وقوع آن پیش‌بینی می‌شد، بر اثر نزاع برای بقا و نزاع در مسائل طبیعی چون چراگاه و غیره یا به دلیل برخی مسائل شخصی رؤسای قبایل و... جنگ‌های قبیله‌ای رخ می‌داد (حسین، ۲۰۰۴، ج ۱، ص ۱۳۴). این جنگ‌ها که گاه سال‌ها طول می‌کشید، سرانجام با پیروزی یکی یا پادرمیانی قبیله‌ای دیگر و بدون نتیجه، به پایان می‌رسید. در اثنای جنگ یا پس از آن، فخرفروشی به‌سبب پیروزی و هجو و تحقیر دیگر قبایل با زبان شعر و... در ایام‌العرب و روزهای جشن و سرور صورت می‌پذیرفت (ر.ک: جاد المولی، بی‌تا). در این میان آنچه مهم است برتری بر دیگر قبایل و احساس برتری نسبت به آنان و توجه به افتخارات قبیله‌ای است که سرانجام همه اینها، توجه به وجوه متمایزکننده خود از دیگری و بازشناسی قبیله خود از دیگر قبایل و شفاف‌سازی مرزهای قبیله‌ای است.

اما در خصوص تمایز نژادی نسبت به همسایگان، وضعیت چنین بود که عرب‌های شبه‌جزیره به‌ویژه عرب‌های منطقه حجاز نسبت به روم و فارس وضعیت تمدنی ضعیف‌تر، بلکه قیاس‌نشده داشتند و خود متوجه این ضعف بودند. با وجود این، خود را برتر از همسایگان می‌پنداشتند. در پندار عرب عامل برتری‌شان بر عجم نژاد برترشان بود. این برتری نژادی در شرایطی که از جنبه‌های بسیاری عقب‌تر بودند، عامل هویت‌بخش به عرب بدوی و حضری بود. اگر این ویژگی از آنان گرفته می‌شد، در مقایسه با همسایگان دیگر چیزی برایشان باقی نمی‌ماند که با آن خود را بازیابند و مبتنی بر آن برای خود ارزشگذاری کنند.

عرب جاهلی با وجود فقر خود و غنای رقیب، سرزمین لم‌یزرع خود و سرزمین حاصل‌خیز رقیب و بدوی بودن خود و متمدن بودن رقیب، نگاه صاحبخانه به آنان داشت (همان، ص ۲۳۷).

گاه برخی افراد در اشعارشان به‌سبب ریشه عجمی و وجود دم غیرعربی تحقیر می‌شدند. *جواد علی* نمونه‌هایی از این اشعار را نقل می‌کند؛ از جمله شعر *عمرو بن الاثم* برای *قیس بن عاصم* که ریشه او و قومه را رومی می‌دانند:

ان تبغضونا فان الروم اصلکم والروم لاتملک البغضاء للعرب

(علی، ۱۹۸۰، ج ۴، ص ۵۹۴-۵۹۵).

داستان خواستگاری خسرو پرویز از دختر نعمان بن مندر برای پسرش، شاهدی بر غرور و تعصب نژادی عرب است. هرچند نعمان ساکن و حاکم عراق بود و نه حجاز، اما از اینکه حتی پادشاه عجم از دختر او که عرب است خواستگاری کند آشفته می شود و پاسخی ناروا می دهد. زیدبن عدی که پیشنهاد این ازدواج را به کسری داده بود. بعداً به کسری می گوید: «بدترین چیز نزد عرب و نعمان آن است که تکریمشان به عجم از سر تکلف و اکراه است» (حسین، ۲۰۰۴، ص ۲۵۲). عبدالعزیز سالم از مسعودی نقل می کند که نعمان به زید گفت: تو خود می دانی که زن دادن به عجم چه اندازه مایه رسوایی و خواری است» (سالم، ۱۳۸۰، ص ۲۰۵).

درحالی که، چنین روحیه ای نزد عرب ها وجود دارد، اما مثلاً، اهل مکه در خانه های خود به ویژه در خانه های اشراف و بزرگان خود از ظروف و اثاث گران قیمت فارس و روم استفاده می کردند (حسین، ۲۰۰۴، ص ۱۳۰) یا برخی بزرگان عرب ندیمانی از فارس و روم برای مجالس «السمر» یا شب نشینی خود برمی گزیدند (همان، ص ۱۴۰). با توجه به اینکه مجالس «السمر» از جلسات بزرگان به شمار می آمد، این مسئله حاکی از مقام والای روم و فارس در میان عرب شبه جزیره بود و عرب در ابعاد تمدنی و فرهنگی، سرزمین های همسایه را دارای شئون والایی می دانست؛ اما این غیر از برتری نژادی است که برای خود قائل بود. احتمالاً بتوان گفت عرب جاهلی آن گاه که با همسایگانش مواجه بود، از درون دچار نوعی تعارض هویتی بود. از یک سو، خود را از نظر نژادی برتر می دید و بی شک این برتری باید در عمل خود را نشان می داد و منشأ تمدن سازی می شد، اما آنان تمدن برتر را نزد دیگران می دیدند. مردمان حجاز و شبه جزیره چشم به جهان خارج از خود دوخته و نگاه حسرت آمیزی به آنان داشتند؛ از این رو، احساس ناداری و کوچکی می کردند.

قبیله و نظام ارزشی و هنجاری

بخشی مهم از تأثیر قبیله بر ساخت فرهنگ جاهلی، نقشی است که در تنظیم نظام ارزشی و هنجاری آنان ایفا کرده است؛ برای نمونه، به مواردی از آنها اشاره می شود. به سبب اهمیت خون و نژاد، گاه برخی افراد به نوعی ازدواج به نام «استبضاع» تن می دادند؛ در این ازدواج فرد همسر خود را نزد فردی شریف می فرستاد و تا پیش از حامله شدن اجازه بازگشت به همسر خود را نمی داد تا فرزند او از نسب شریفی به دنیا آید (آلوسی، بی تا، ج ۲، ص ۴)، یا آنکه ازدواج زن فقیری که از خانواده شریفی باشد را با

مردی ثروتمند از خانواده ای غیر شریف نمی پذیرفتند؛ زیرا شرافت نسبی را بر ثروت ترجیح می دادند (علی، ۱۹۸۰، ص ۵۴۳).

نمونه دیگر بحث میزان دیه، فدیة و خون خواهی است؛ برای بزرگان دیه و فدیة بیشتری دریافت می شد، به طوری که دیه ملوک هزار شتر بود و با کاهش منزلت و شرف افراد، میزان دیه نیز کم می شد، به گونه ای که به پنج شتر و حتی کمتر از آن نیز می رسید، یا در نگاه آنان، با کشته شدن یک بزرگ، به سبب شرافت خویش باید خون بزرگی ریخته می شد، حتی اگر آن بزرگ هیچ تقصیری نداشته باشد (همان، ص ۵۴۲). قرآن کریم در این باره (طباطبائی، ۱۳۷۷، ج ۱۳، ص ۱۳۸) به این نکته اشاره می فرماید که نفس محترم را نکشید و اگر کسی مظلوم کشته شد، در مقابل اسراف در قتل نکنید (اسراء: ۳۳).

نمونه دیگر، باور به مؤثر بودن خون انسان شریف و ملک در درمان کسی است که سگ او را گاز گرفته است. قطره ای از خون انگشت مردی شریف را با آب مخلوط می کردند و به فرد گاز گرفته شده می دادند تا درمان شود (آلوسی، بی تا، ص ۳۱۹).

در نظام ارزشی قبیلگی، هم قبیله ای برادر شمرده می شد و آنان می بایست باید از برادر تا پای جان دفاع کنند، هرچند این برادر ظالم باشد. همچنین اگر فردی به سبب انجام کاری که برای قبیله «تابو» بود از قبیله طرد می شد، از آن پس، همه پیوندهای پیشین با او گسسته می شد. اگر می توانست به عضویت قبیله ای دیگر درآید، خود را همچون عضوی از آن قبیله جدید می شمرد (امین، ۱۹۷۵، ص ۱۰). اهمیت قبیله را از زندگی بسیار دشوار صعالیک و طریدهای قبایل که به عضویت قبیله ای دیگر در نیامده بودند می توان دریافت؛ چنین افرادی در فقر شدید به سر می بردند و به ناچار به راهزنی کشانده می شدند.

دین

دین در حجاز

در حجاز چند دین مطرح بودند. در این میان، بت پرستی، پرستش اجرام آسمانی، یهود و دین ابراهیمی پیروانی بیشتر داشتند. در کنار آنان می توان از آیین مسیحی و حتی مجوسی نام برد، از صابئین نیز سخن رفته است؛ اما منظور از آنان یا گروه ستاره پرستان یا پیروان حضرت ابراهیم علیه السلام است (حسین، ۲۰۰۴، ص ۳۳۶-۳۳۵) که هر دو در تقسیم بندی صورت گرفته آورده شد (حوت، ۱۳۹۰، ص ۱۱۹-۱۲۰) و ۱۲۱-۱۲۳). به نظر می رسد، سه مورد نخست و به ویژه بت پرستی وجه غالب دینی در منطقه حجاز بوده باشد. هرچند پدر لئویس شینخو در کتاب خود *نصرانیة و آدابها بین عرب الجاهلیة* می کوشد حضور

مسیحیان را در منطقه حجاز پررنگ نشان دهد. او می‌خواهد شواهدی ذکر کند که مکه و مدینه نیز به‌نوعی نصرانی بوده‌اند (شیخو، ۱۹۸۹، ص ۱۰۶-۱۲۳). همچنین او می‌گوید اوس و خزرج و دیگر قبایل مدینه که یهودی نبودند، پس از یک دوره بت‌پرستی و پرستش منات، مسیحی شدند (همان، ص ۱۱۴). اما همان‌طور که نویسنده *العصر الجاهلی* می‌گوید مسیحیان عمدتاً در عراق و یمن بودند نه حجاز (حسین، ۲۰۰۴، ص ۳۵۲). بنابراین، در اینجا تأکید بر سه مورد نخست است که به‌صورت مستقل و گاه بر اثر ارتباط‌های میان‌مذهبی و با عاریت گرفتن عناصر از دیگری به حیات خود ادامه می‌دادند. با توضیحی که در ذیل بیان می‌شود، به نظر می‌رسد ریشه و اساس دین در حجاز و در میان عدنانی‌ها، دین ابراهیمی است که با گذر زمان دچار تغییر شد و سرانجام به بت‌پرستی رسید؛ اما این روند در همین جا به پایان نرسید، آیین بت‌پرستی، دست‌کم در مناطق مجاور و مرتبط با منطقه‌های یهودی‌نشین با برخی عناصر یهودی نیز همراه شده است.

نسب‌شناسان، عرب را به دو دسته بزرگ قحطانی (عرب جنوب) و عدنانی (عرب شمال) تقسیم می‌کنند که ریشه این دو را به ترتیب به نوح علیه السلام و اسماعیل علیه السلام باز می‌گردانند (امین، ۱۹۷۵، ص ۵). اگر این تقسیم‌بندی و این ریشه نسبی را درست بدانیم، می‌توان ریشه شکل‌گیری عرب شمال و منطقه حجاز و به تبع آن ریشه دینی‌شان را در آیین اسماعیل علیه السلام و ابراهیم علیه السلام جست‌وجو کرد. در این صورت، بت‌پرستی عاملی متأخر و مؤثر در تحریف دین ابراهیمی است. بت‌پرستی با گذر زمان توانست منطقه را پوشش دهد، به‌طوری‌که دین حنیف ابراهیمی را صرفاً می‌شد در حد برخی مناسک محرف مثل حج مشاهده کرد یا در برخی اعتقادات مثل اعتقاد به اصل وجود پروردگار جست‌وجو کرد که چنین اعتقادی نیز نزد برخی افراد وجود داشت، البته نه به‌شکل جمعی و قبیله‌ای.

گروهی از افراد به‌طور پراکنده یافت می‌شدند که نه یهودی و نه مسیحی و نه بت‌پرست بودند. اینان بت‌پرستی را بد می‌دانستند و متوجه معایب این کار بودند؛ ولی یهودی یا مسیحی نیز نبودند. این گروه به خدای یگانه معتقد بودند. چه‌بسا گروهی از اینان از دین حنیف (ابراهیمی) مطلع بودند یا معارفی را از یهود یا مسیحیت دریافته بودند. نمونه آن *عبدالمطلب بن هاشم* است (حوت، ۱۳۹۰، ص ۲۹-۳۱).

درباره وضعیت یهود در حجاز باید گفت که هرچند یهود دین غالب در سرزمین حجاز نبود، اما دین شاخص و مطرحی بود. گروهی از یهودیان بر اثر فشارهای جنگ یا برای تجارت، به آنجا مهاجرت کردند و در مناطقی مثل شهر یثرب ساکن شدند (حسین، ۲۰۰۴، ص ۳۴۲-۳۴۳ و ۳۵۲).

بنابراین برخلاف بت‌پرستی که به‌تدریج شکل گرفت و عمومی شد، دین یهود نتیجه مهاجرت و انتقال تجمعی و یک‌بارگی یهودیان به مناطقی خاص و محدود از شبه‌جزیره بود که البته در ضمن حضور یهودیان، برخی عناصر دینی‌شان نیز در ذهن و رفتار و نظام فرهنگی بت‌پرستان نفوذ کرده بود. قصی الحسین به نقل از *ابن‌خلدون* می‌گوید: «عرب جاهلی در یثرب و جزیره عربی برای پاسخ به پرسش‌های هستی‌شناختی و اسرار وجود، به اهل کتاب یعنی یهودیان و مسیحیان مراجعه می‌کرد. البته یهودیان به اندازه عامه اهل کتاب آگاهی داشتند» (همان، ص ۳۴۷). *احمد امین* نیز می‌گوید: «کلماتی مثل بعث، میزان، حساب، جهنم، شیطان و ابلیس را یهودیان به لغات عرب افزودند» (امین، ۱۹۷۵، ص ۲۵). لیکن اگر ریشه ابراهیمی دین در حجاز را بپذیریم، نمی‌توان منکر بقای چنین مفاهیمی از دین حنیف ابراهیمی شد. با وجود این حضور یهود در منطقه می‌توانست به بقا و تقویت آن کمک کند.

از سویی یهودیان یثرب به سحر و طلسم شناخته می‌شدند و مشرکان [مجاور] وقتی به سحر نیاز پیدا می‌کردند، یا با مشکلاتی روبه‌رو می‌شدند که رفع آن را جز با تعویذ امکان‌پذیر نمی‌دیدند، به سراغ یهودیان می‌رفتند (حسین، ۲۰۰۴، ص ۳۴۹). یهودیان در محرمات شرعی، مثل حرمت برخی مأكولات و نیز در نوع عبادت و برخی عادات و نمودهای خارجی با مشرکان متفاوت بودند (همان). در واقع اعتقادات یهود بیش از فقه آنان کانون توجه قرار گرفته بود.

نکته مهم دیگری که در ارتباط یهود با اعراب درخور توجه است، نفوذ قصص و اساطیر اسراییلی در میان عرب است (همان، ص ۳۴۸) که پس از اسلام نیز برخی راویان متمایل به یهود، به روایات اسلامی وارد کردند. اقبال فراوان عرب جاهلی به جن را می‌توان از این دست به‌شمار آورد؛ زیرا جن در زندگی حضرت سلیمان حضوری مؤثر داشت و آن حضرت در میان یهودیان محترم بود؛ بدین ترتیب، یهودیان مدینه به باستانی بودن شهرت داشتند.

بت‌پرستی در حجاز

طبیعت خشک مکه عده‌ای را به ترک منطقه وامی‌داشت. آنان به‌سبب قداست مکه، سنگی از آنجا با خود می‌بردند. به‌تدریج، این سنگ‌ها زمینه بت‌پرستی را فراهم ساخت و پس از آن، مناسک مکه نیز به بت‌پرستی آغشته گردید؛ بدین ترتیب، دین حنیف ابراهیمی تحریف شد (ابن‌کلبی، ۲۰۰۰، ص ۶).

با توجه به برخی تعبیرات قرآنی مانند اینکه «... آنها را نمی‌پرستیم جز برای آنکه ما را به خدا نزدیک سازند...» (زمر: ۳) و اصل اعتقاد به وجود الله، به نظر می‌رسد بت‌پرستان با قائل شدن به دو واسطه، بت‌ها را نمادی از ستارگان آسمانی و ستارگان را نمادی از خدا می‌دانستند و برای هر بت یا

جرم آسمانی ویژگی و صفاتی برمی شمردند. این بت‌ها یا جرم‌های آسمانی می‌توانستند در زندگی عرب جاهلی دخالت کنند و خوبی یا بدی به او برسانند.

سه جرم آسمانی مهم و مورد پرستش به ترتیب، ماه، خورشید و زهره بود. آنان برای ماه، که مرد بود و در زبان عرب نیز واژه قمر مذکر است، بیشترین اعتبار را قائل بودند و او را حکیم، عادل و صادق می‌دانستند. آنان برای ماه صنمی در نظر می‌گرفتند تا در زمین و در کنار خود آن را پرستش کنند. برخی مستشرقان «هبل» را، که در کعبه می‌گذاشتند و قرب والایی داشت، نماد ماه می‌دانند؛ آلوسی می‌گوید که آنان برای ماه صنمی به شکل گوساله داشتند (رک: حسین، ۲۰۰۴، ص ۲۹۷-۲۹۸؛ حوت، ۱۳۹۰، ص ۱۴۸ و ۳۱۵).

برخی بت‌های شبه‌جزیره عمومی و مورد احترام همگان بود و برخی متعلق به قبیله و برخی حتی خانوادگی و مورد احترام همان قبیله و خانواده. اصنام در جنگ‌ها همچون سید قبیله حامی و مدافع قبیله بودند (حسین، ۲۰۰۴، ص ۳۰۰). هر بتی برای قبیله‌اش می‌جنگید. هر بت رمز و نماد قبیله و مدافع مردمش بود و هرگونه اقدامی علیه بت قبیله، اقدام علیه آن قبیله شمرده می‌شد و اقدام‌کننده با مجازات‌هایی مثل طرد از قبیله، زجر یا قتل روبه‌رو می‌شد (همان، ص ۳۰۱).

در برخی منابع به طواف پیرامون بت به پرستش بت تعبیر شده است. آنان برای بت قربانی و نذر می‌کردند؛ گوشت یا خون قربانی برای بت بود و در مواردی که خدایان به استشمام رایحه گوشت یا بوی خون قربانی که بر سر بت ریخته می‌شد اکتفا می‌کردند، در این صورت، اعراب خوردن آن گوشت را جایز می‌شمردند (حوت، ۱۳۹۰، ص ۱۶۷-۱۶۸).

عرب جاهلی افزون بر بت و اجرام آسمانی، برخی درختان یا حیوانات را نیز مقدس می‌شمرد و آدابی خاص برای آنها مراعات می‌کردند (همان، ص ۱۶۳-۱۶۴ و ۱۶۹-۱۷۲). چنان‌که قرآن کریم مقدس بودن برخی حیوانات را رد می‌کند (مائده: ۱۰۳).

نکته جالب توجه درباره آیین‌های موجود در حجاز، نداشتن کتابی مقدس است. در تاریخ سخنی از وجود کتابی به‌عنوان کتاب مقدس اهل حجاز و بت‌پرستان نرفته است. وقتی کتاب مقدس ندارند، نیازی هم به مفسر کتاب و روحانی ندارند؛ لیکن در عوض کاهنان به‌جای روحانیان مذهبی با نقش‌های قضاوت، شاعری، پیشگویی و... حضور جدی دارند.

آثار دین بر فرهنگ

با توجه به حضور آشکار و نقشی مهم که دین در اجتماع و فرهنگ جوامع مختلف ایفا می‌کند، برخی

بر آن‌اند این حضور و نقش را در فرهنگ پیش از بعثت اندک نشان دهند. به نظر می‌رسد دین همچون قبیله جایگاهی ندارد، اما نمی‌توان نقش آن را به‌مثابه منبعی برای ساخت فرهنگ نادیده گرفت.

سلیم الحوت در کتاب *باورها و اسطوره‌های عرب پیش از اسلام* شواهدی بیان می‌کند که به آنها می‌توان بر حضور اندک دین در فرهنگ منطقه حجاز پیش از بعثت، استناد کرد؛ از جمله، از اولمستند نقل می‌کند که عنصر دین نزد اعراب بادیه‌نشین نسبت به مسائل مادی در جایگاه دوم است. مسائل مادی حتی در کمترین میزان، همواره منشأ نزاع و پیکار بوده‌اند (حوت، ۱۳۹۰، ص ۲۰۰). شاهد دیگر، اندک‌بودن شعر جاهلی درباره بت و حتی وجود اشعاری در ذم بت است؛ در حالی که همین بت را می‌پرستیدند (همان، ص ۲۸).

سلیم الحوت به وجود دو نوع قرقگاه اشاره می‌کند: نخست، قرقگاه مربوط به بزرگ قبیله و دیگر، قرقگاه و حریم مربوط به خدایان. او می‌گوید قرقگاه نخست اعتبار بیشتری داشت و قوانین سختگیرانه‌تری داشته است و حتی ممکن است بگوییم اعتبار قرقگاه مکان‌های مقدس بیش از آنکه مربوط به خدایان باشد مربوط به کسانی بود که پرده‌دار آن مکان‌ها بوده‌اند (همان، ص ۲۱۹-۲۲۰). همچنین او می‌گوید کعبه نجران را که در تقابل با کعبه مکه ساخته بودند، ویژگی‌ها و نقش‌هایی مثل خانه بزرگان و شیوخ قبیله داشت (همان، ص ۲۱۳)؛ گویا با اصل بودن شیخ قبیله، خانه کعبه با الهام از خانه شیخ قبیله ساخته می‌شد و حتی کارکردهای آن را داشت. چنان‌که سلیم الحوت وقتی به مسئله حج می‌رسد، بعد اقتصادی آن را مهم مطرح می‌کند و حج را در حاشیه آن می‌بیند (همان، ص ۲۳۷).

اما در برابر این شواهد، می‌توان شواهد و استدلال‌هایی بیان کرد که بر حضور پررنگ دین در زندگی و فرهنگ عرب حجاز و شبه‌جزیره دلالت دارد. نمونه‌هایی از آن در ذیل می‌آید:

طبیعت سخت و رام‌ناشده شبه‌جزیره می‌توانست زمینه را برای گرایش به ماورا در میان مردمان حجاز فراهم آورد.

اصل وجود بت‌های زیاد حتی بت‌های خانگی یا وجود بت برای هر روز سال، می‌تواند نشان‌دهنده اقبال به بت و توجه روزانه به بت باشد.

از آنجاکه ریشه و نسب خود را به اسماعیل علیه السلام بازمی‌گردانند و نیز با توجه به اهمیتی که برای جد اعلی قائل بودند، پس باید احساس و هویت مذهبی بودن می‌داشتند؛ یعنی چیزی مانند وضعیت پاکستان که مسلمانان هند به‌سبب مسلمان بودن از هند جدا شدند و این کار در احساس هویتی آنان مؤثر است.

درباره حج و آمیختگی آن با تجارت و اهمیت تجارت، باید گفت که حج با تجارت آمیخته بود، اما

کسانی که سه ماه از سال را درگیر با کاری مرتبط با مناسکی مذهبی باشند و آن کار را در حال و هوای آن عمل مذهبی به انجام برسانند، مردمی مذهبی‌اند و تجارت پیش و پس از حج آنان نیز رنگ و بوی حج و مذهب می‌گیرد.

ضمن آنکه برای داوری درباره دینداری یک اجتماع انسانی گاه باید دید نزد آن مردمان، دین چه جایگاهی دارد و آن‌گاه داوری کرد که آیا همان دین در نزد آنان حضوری فعال دارد و آیا به‌اندازه چشمگیری از شیوه زندگی و فرهنگشان را می‌سازد یا نه؛ مثلاً نمی‌توان با معیارهای مسیحی یا اسلامی، میزان دینداری عرب پیش از بعثت را اندازه گرفت؛ زیرا در این صورت، با افرادی کافر مواجه خواهیم بود. به نظر می‌رسد عناصر اصلی دین نزد آنان بت، حج، جن، و کهنات بود که این امور نیز حضور کم‌رنگی میان آنان نداشت و در ادامه توضیح آنها و نقشی که دین در زندگی و فرهنگشان داشت، بیان خواهد شد. دین در حجاز منشأ برخی شناخت‌ها درباره خلقت جهان، کلیت زندگی و... است که بخشی از آن ریشه ابراهیمی یا یهودی دارد و ریشه بخشی نیز در بت‌پرستی است. اینکه جهان خالقی دارد و اصل خلقت و چرایی خلقت باورهایی بودند که از دین حنیف ابراهیمی یا یهودیت برخاسته بود. اما پس از خلقت، تصویری ذهنی که از نحوه وقوع حوادث و علل وقوع حوادث کلان طبیعی و غیرطبیعی مثل شکست یا پیروزی در جنگ و... داشتند، برپایه شناخت آنان از بت‌ها بود؛ برای نمونه، در هنگام جنگ بت‌های خود را برای کمک خواستن با خود می‌بردند؛ همچون کاری که ابوسفیان در جنگ احد کرد و با استعانت از «هبل» رجز می‌خواند (طبری، ۱۴۱۳ق، ج ۱ و ۲، ص ۵۷۸) و پرستش «هبل» را همچون عاملی نقش‌آفرین برای پیروزی‌شان بر مسلمانان می‌پنداشت. مثال دیگر درک آنان از «دبران» است؛ دبران از ستاره‌های شوم است که طلوع آن با خشک‌سالی و بی‌بارانی همراه است؛ از این رو، پرستش او، از روی ترس و برای دفع بلا بوده است (حوت، ۱۳۹۰، ص ۱۵۲-۱۵۴). اما «ثریا» با فصل بارندگی و بارگیری و زایش حیوانات مرتبط است (همان، ص ۱۵۴-۱۵۵).

عرب جاهلی امور عالم را به دو دسته مقدس و غیرمقدس تقسیم می‌کند؛ بدین ترتیب، امور عالم را معنابخش می‌کند و نوع نگاه و ادراک خود را از اشیای پیرامونی مشخص می‌سازد. امور مقدس محترم است و کانون توجه قرار می‌گیرد و به ارزش تبدیل می‌شود. این ارزشمندی و احترام، منشأ هنجارهایی خاص در میان عرب می‌شود، به طوری که رفتارهایشان را درباره امور مقدس و نامقدس تنظیم می‌کند. امور مقدس در نزد عرب جاهلی، بخش کوچکی از امور پیرامونی را شامل می‌شود و عموماً از همان امور نامقدس‌اند که بر اثر عواملی به امری مقدس مبدل می‌شوند؛ برای نمونه، اگر حیوانی از گله دور

می‌افتاد و در قلمرو یکی از خدایان پناه می‌گرفت، جدا از بهره‌مندی از مزایایی که «بحیره» (حوت، ۱۳۹۰، ص ۱۶۳) و دیگر حیوانات مقدس داشت، گاه جزو دارایی‌های آن خدا به‌شمار می‌آمد (همان، ص ۱۶۴)، یا سنگی که در سفر به قصد عبادت از زمین برمی‌داشتند، مقدس می‌گشت.

اما برخی امور مثل الله یا ماه، ظاهراً منشأ اصلی تقدس بودند که هرچه به آنها به‌گونه‌ای متصل می‌شد، از آن منبع، تقدس می‌گرفت و برخی امور دیگر مثل بت‌ها که تقدس یافته‌اند خود می‌توانند به حیوانی که به حریمشان پناه آورده تقدس‌بخشی کنند.

بت‌پرستی مرزی مادی برای فرهنگ عرب حجاز تعریف، و محدوده باوری خاص را ایجاد می‌کرد و اجازه رفتن به دایره‌ای بزرگ‌تر را نمی‌داد؛ در واقع تغییر یا توسعه فرهنگی را در محدوده مادی‌گرایی مجاز می‌شمرد و اجازه باور به امر مجرد و ساخت ارزش و هنجارهای مرتبط را نمی‌داد. چیزی که بعدها و با بعثت پیامبر ﷺ رخ نمود و منشأ تغییراتی دیگر در نگرش عرب حجاز گردید.

غیب در آیین بت‌پرستی امری مادی است که سرانجام دور از دسترس قرار دارد. باور به غیب به‌عنوان عالم مجردات که در تقابل با عالم حضور و ماده است، مطرح نبود؛ چیزی شبیه به اعتقاد ظاهرگرایان حجاز در عصر کنونی که خدا را مادی و دور از دسترس می‌انگارند. در تصور عرب جاهلی، امر متعالی، ماورایی و غیبی، همان ماه، خورشید، زهره، ثریا، دبران، و بت‌ها، اجنه و... است که همگی اموری مادی‌اند. آنان بت‌هایی می‌پرستیدند که به دست انسان ساخته می‌شد. گاه اتفاق می‌افتاد که در سفر سنگی که تشکیل تر بود، به بتی برمی‌گزیدند و آن را می‌پرستیدند؛ درست همان‌گونه که سنگ‌هایی را از زمین برای اجاق آتششان بر می‌داشتند (ابن‌کلبی، ۲۰۰۰، ص ۳۳).

اجرام آسمانی مثل ماه، خورشید، زهره نیز اموری مادی و البته دور از دسترس‌اند. برای نمونه، زهره که نماد عشق و زیبایی و... است، در اسطوره‌هایشان زنی است که دو فرشته هاروت و ماروت را فریفت و باعث شد که آن دو فرشته در چاهی معذب شوند و آن زن نیز به آسمان رفت، اما نتوانست به زمین بازگردد و به زهره شناخته شد (حوت، ۱۳۹۰، ص ۱۳۵-۱۳۷) و نیز جن که با هر شاعر و کاهنی همراه است و در واقع بعد ماورایی شاعر و کاهن را تشکیل می‌دهد و توانمندی شاعری و کاهنی را به او عطا می‌کند، در مکان‌های ترسناک و خرابه‌ها و ویرانه‌های خالی از سکنه به سر می‌برد. جن در مکان‌هایی دور از دسترس انسان‌ها و مایه وحشت آنان بود (همان، ص ۳۵۱) و در بیابان‌ها حضور داشت و راهوارش برخی حیوانات مثل روباه و شترمرغ است (حسین، ۲۰۰۴، ص ۳۲۷). جن که به چشم نمی‌آید و متعلق به عالم غیب است؛ از این رو، مکان زندگی مادی و دور از دسترس انسان و راهوارش مادی است. بنابراین خودش نیز موجودی مادی و دور از دسترس است.

تلقی آنان از وحی الهی که از عالم غیب آمده بود نیز آموزش آن از سوی جن مادی به پیامبر بود، از همین رو، به پیامبر مجنون می‌گفتند. مثل آنچه امروزه برخی وحی را به مثابه یک تجربه دینی و شخصی مربوط به پیامبر می‌پندارند.

آنان به قیامت و در نتیجه عدالت الهی و پاسخ‌گویی به اعمال خود باور نداشتند. همه چیز برای عرب‌ها در دنیا تمام می‌شد. آخرت چندان مطرح نبود، چه رسد به ارتباط میان دنیا و آخرت.

امور مقدس و مورد پرستش آنان، کارکرد دنیوی داشت و ربطی به آخرت نداشت؛ برای نمونه، بت‌ها یا اجرام آسمانی برای استسقا و طلب باران، دفع بدی‌ها و شرور، نذر برای رسیدن به کثرت فرزند، یافتن امور گمشده، و درامان ماندن از ترسناکی و دهشت صحرا، پیروزی در جنگ و... استفاده می‌شد و از این راه بخش‌هایی از هنجارهای فرهنگی بت‌پرستان ساخته می‌شد. از اینکه عبادت برای کارکردهای دنیوی آن است، می‌توان این احتمال را پررنگ ساخت که به آخرت معتقد نیستند یا دست‌کم ربطی میان دنیا، عبادت در آن و آخرت نمی‌بینند؛ وگرنه کاری هم باید برای آخرتشان انجام می‌دادند.

جن حضوری فعال در زندگی عرب جاهلی داشت و باور به جن وقوع حوادث بسیاری را توجیه می‌کرد. حضور جن در زندگی مردم را در دو بخش می‌توان بررسی کرد: نخست، در زندگی عمومی مردم که افراد در زندگی روزمره با جن سروکار داشتند و با منافع یا مضرات آن مواجه بودند؛ برای نمونه، هنگام تنهایی و در بیابان با آن روبه‌رو می‌شدند؛ دیگر برای درمان بیماران از امور مرتبط با جن، همچون دندان رویاه استفاده می‌کردند (همان)؛ اما بخش مهم کاهنان رویارویی با جن را به‌طور تخصصی انجام می‌دادند آنان افرادی با توانمندی‌های ویژه بودند و بر اثر ارتباط با ارواح و اجنه دست به کارهای خارق‌العاده می‌زدند. کهانت به معنای علم اتصال به خدایان یا ارواح برای شناخت آینده و خبر دادن از آن و آگاهی از گذشته است. عرب پیش از بعثت همچنانکه برای شاعر، شیطانی در نظر می‌گرفت که شعر را به او القا می‌کرد، معتقد بود هر کاهنی نیز شیطانی دارد که اخبار را به او وحی می‌کند (همان، ص ۳۲۰). کاهنان به یاری اجنه و شیاطین خود، فواید متنوعی برای مردم جاهلی به ارمغان می‌آوردند؛ از جمله مشوق آنها در جنگ و عامل پیروزی بودند، نقش قاضی را ایفا می‌کردند (همان، ص ۳۲۱) و امراض جسمی و روحی را درمان می‌کردند. همچنین معمولاً شعر می‌سرودند که ابزاری مهم در بازتولید فرهنگ قبیلگی به‌شمار می‌آمد.

موارد مزبور و دیگر مجاری حضور کاهن یا جن در زندگی و فرهنگ جاهلی، در واقع نشان‌دهنده حضور دین به‌عنوان منبع فرهنگ‌ساز در میان عرب جاهلی است.

بخشی از نقش فرهنگ‌سازی دین ایجاد مناسکی است که مردم به‌صورت انفرادی یا دست‌جمعی آن را انجام می‌دهند. از عمده مناسک مطرح، می‌توان حج را نام برد که برجای‌مانده از ابراهیم و اسماعیل است و با تجارت و بت‌پرستی در آمیخت و قبایل مختلف نیز در اجرای آن کمابیش هنجارهای متفاوتی داشتند. درباره حج دو نکته درخور تأمل است: نخست، زمان طولانی که به حج و کارهای مربوط به آن اختصاص داده می‌شد؛ حج محوری برای یک دوره فعالیت سه ماه بود که همراه آن تجارت و مبادله کالا و فرهنگ صورت می‌گرفت؛ شب‌های شعر در بازار «عکاظ» بخشی از این تبادل فرهنگی بود. در کنار طولانی بودن که دال بر تأثیر فراوان بر فرهنگ و اجتماع است، نکته دوم فراقبیلگی بودن حج است که به این نکته در ادامه خواهیم پرداخت.

از جمله نقش‌های دین در فرهنگ جاهلی، بسترسازی برای ایجاد نگاه فراقبیلگی است. عقلانیت اهل حجاز عقلانیتی قبیلگی‌ای بود و فضایی که قبیلگی برای تفکر افراد فراهم ساخته بود، امکان برون‌رفت از ذهنیت قبیلگی را نمی‌داد؛ از همین رو، عرب حجاز نتوانست به حکومت‌های بزرگ همچون همسایگانش دست یابد. در عین حال، دین به‌سبب برخی ویژگی‌هایش بستر توجه به نگاه فراقبیلگی را تا اندازه‌ای فراهم ساخته بود که مناسک حج شاهی بر این مدعی است. با وجود آنکه کعبه‌های کوچک‌تر و قبیلگی‌ای هم وجود داشت (حوت، ۱۳۹۰، ص ۲۰۹-۲۱۰)، اما کعبه اصلی که در مکه قرار داشت مورد اقبال همگان بود و حتی از جنوب شبه‌جزیره برای زیارت آن به مکه می‌آمدند. در واقع، مکه و مناسک آن امری مشترک و متعلق به مجموعه شبه‌جزیره بود و مرزهای قبیلگی‌ای را درنوردیده و حتی به عاملی برای پیوند عرب شمال و جنوب مبدل شده بود. شاهد دیگر، وجود کاهنان فراقبیلگی‌ای است؛ کاهنانی که از توانایی‌های فراوانی بهره می‌بردند و مورد توجه دیگر قبایل نیز قرار می‌گرفتند و گاه از راه‌های بسیار دور برای قضاوت نزدشان می‌آمدند (همان، ص ۳۲۱؛ حسین، ۲۰۰۴، ص ۱۹۱). بنابراین کاهنان که با ماورا مرتبط و شخصیت‌هایی دینی شمرده می‌شدند. گاه به مرحله‌ای می‌رسیدند که از مرز قبیلگی گذر می‌کردند و دیگر قبایل نیز سخنشان را می‌پذیرفتند.

نوع آیین بت‌پرستان به‌طور سلبی، انسان‌شناسی خاصی به آنها عطا کرده بود؛ زیرا آیین بت‌پرستی فقط برای پاسخ‌گویی به برخی نیازهای دنیوی و بادی‌نشین بود و به برخی پرسش‌ها درباره چرایی وقوع حوادث پاسخ می‌داد و در این آیین، درکی از رشد انسانی و امکان تعالی معنوی و کمالات روحی وجود نداشت. غایت رشد انسانی در آنجا رسیدن به ریاست یک قبیلگی بزرگ یا تبدیل شدن به یک کاهن بود که بدین ترتیب بتواند از آینده خبر دهد، جنس مسروقه بیابد و... اما رسیدن به «مقام

منابع

- ابن الكلبي، هشام بن محمد بن السائب (۲۰۰۰)، *الاصنام*، تحقیق احد زکی باشا، چ چهارم، قاهره، دارالکتب المصریه.
- امین، احمد (۱۹۷۵)، *فجر الاسلام*، چ یازدهم، بیروت، دار الکتب العربی.
- آلوسی، سید محمود (بی تا)، *بلوغ الارب فی معرفه احوال العرب*، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- جاد المولی، محمد احمد (بی تا)، *ایام العرب فی الجاهلیه*، بیروت، دارالفکر.
- حسین، قصبی (۲۰۰۴)، *موسوعه الحضاره العربیه: العصر الجاهلی*، بیروت، دار الهلال و دار البجار.
- حوت، محمود سلیم (۱۳۹۰)، *باورها و اسطوره های عرب پیش از اسلام*، ترجمه منیژه عبدالهی و حسین کیانی، تهران، علم.
- سالم، عبدالعزیز (۱۳۸۰)، *تاریخ عرب قبل از اسلام*، ترجمه باقر صدری نیا، تهران، علمی و فرهنگی.
- شیخو، لوئیس (۱۹۸۹ق)، *النصرانیه و آدابها بین عرب الجاهلیه*، چ دوم، بیروت، دارالمشرق.
- طباطبائی، سیدمحمد حسین (۱۳۷۷)، *المیزان*، ترجمه سیدمحمدباقر موسوی همدانی، چ دهم، قم، جامعه مدرسین.
- طبری، محمد بن جریر (۱۴۱۳ق)، *تاریخ الامم و الملوک*، چ سوم، بیروت، عزالدین.
- علی، جواد (۱۹۸۰)، *المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام*، چ سوم، بیروت، دارالعلم للملایین.

قرب الهی» و «خلیفه الهی» شدن و دیگر معانی که مثلاً در سرزمین هند آن زمان مطرح بود، در میان آنان جایگاهی نداشت. نگاه قاصر به انسان بر امکان رشد و توسعه انسانی و آن گاه بر ساخت اتوپیا و جامعه آرمانی، آثار سلبی برجای خواهد گذاشت و انسان و اجتماع و فرهنگ انسانی را در رکود و سکونی دایم فرو می برد.

دین در صحنه های مهم زندگی آنان حضور داشت؛ برای نمونه، هنگام عهد و پیمان ها و قسم ها معابد و به نزد کاهنان می رفتند (علی، ۱۹۸۰، ص ۳۳۵) و با این کار عهدهای خود را مستحکم تر می ساختند و به آن قداست می بخشیدند تا نقض نشود، یا با توجه به اهمیت و خطرهای سفر، هنگام رفتن به سفر و هنگام بازگشت از سفر ابتدا بت را مسح می کردند (ابن کلبی، ۲۰۰۰، ص ۳۳).

برخی نام گذاری ها براساس دین صورت می گرفت؛ اسامی مذهبی مثل عبدشمس که تیره ای از قریش بوده اند (حوت، ۱۳۹۰، ص ۱۴۳-۱۴۴) و یا عبدالثریا و عبدالنجم یا اسم عبدالله، از نمونه های آن است. هرچند ظاهراً اسامی با ریشه طبیعی و قبیله ای بیشتر وجود داشته است و همین امر نیز نشان دهنده جایگاه مذهب در مقایسه با جایگاه طبیعت و قبیله است.

نتیجه گیری

هدف نظری این مقاله بررسی فرهنگ از منظر منابع سازنده آن بود. برای پی گیری این هدف باید موردی برای مطالعه و تطبیق برگزیده می شد که فرهنگ منطقه حجاز پیش از بعثت انتخاب گردید. این انتخاب بدین سبب بود که با شناخت وضعیت فرهنگی پیش از بعثت، امکان شناخت وضعیت فرهنگی پس از بعثت، سیره و گفتار پیامبر ﷺ و... فراهم می آمد. چهار منبع از منابع سازنده فرهنگ پیش از بعثت شناسایی شدند که دو منبع آن در این مقاله بحث و بررسی شد؛ آن دو منبع عبارت اند از قبیله و دین. تأثیر قبیله بر فرهنگ را در ابعادی می توان مشاهده کرد؛ دو مورد آن اثر قبیله بر ساخت هویت و نوع درک افراد از خود و نیز در ساخت هنجارها و ارزش های اجتماعی عرب پیش از بعثت است. دین حجاز نیز در ایجاد درک کلی از جهان و حوادثی که رخ می دهد، در ایجاد درک مادی از جهان، دسته بندی اشیای پیرامونی به مقدس و نامقدس و معنابخشی به آنها، ایجاد برخی مناسک های جمعی یا فردی، ایجاد نگاه فراقبیله ای، ایجاد نگاهی قاصر به انسان و ظرفیت های درونی اش و... اثرگذار بوده است.